

نگاهی به علاقه رهبر شهید به شعر و ادبیات و نسبت آن با نوع حکمرانی معنوی

راوی هویت ما



ذهن شاعرانه همیشه پشت‌وقعه را می‌بیند، نه فقط ظاهر آن را و جهان‌بینی شاعرانه وقتی وارد سیاست می‌شود، فقط زیبایی یا لطافت وارد نمی‌کند؛ یک شیوه دیدن جهان را وارد می‌کند. این شیوه دیدن جهان، دقیقاً همان چیزی است که هویت می‌سازد؛ معنا، مرز، روایت، افق، قهرمان، دشمن و امید. جهان‌بینی شاعرانه، ذهن را به دستگامی تبدیل می‌کند که می‌تواند جهان را نه به صورت اطلاعات، بلکه به صورت معنا ببیند و سیاستی که بر پایه معنا بنا شود، به طور طبیعی هویت‌ساز می‌شود.

پس از شهادت آیت‌الله خامنه‌ای، تحلیلگران بسیاری در سراسر دنیا به ویژگی‌های سیاسی شخصیت او اشاره کردند و خصوصیات مثل استکبارستیزی، مقاومت و دفاع از مظلوم را ذیل یک گفتمان تمدنی برجسته ساختند. ایرانی‌ها اما رهبر شهید را با ویژگی‌های دیگری هم می‌شناختند؛ از جمله علاقه وافر به هنر و خصوصاً شعر و ادبیات. اگر دقیق‌تر بنگریم، در حقیقت این ۲ ویژگی از هم جدا نیستند. نگاه تمدنی سیدعلی خامنه‌ای با علاقه او به شعر و ادبیات کاملاً همخوان بود. ایرانی، بهتر از هر شهروند دیگر جامعه جهانی، می‌تواند با زبان شعر سخن بگوید یا حتی می‌توان گفت نگاه به دنیا با قالب شعرگونه و از چشم‌انداز شاعرانه، با ویژگی‌های تمدنی ایرانی‌ها بیشتر همخوان است. همان‌طور که در چین خوشنویسی مرکزیت دارد، در اروپا رمان و در آفریقا موسیقی و ریتم، شعر در ایران هنر غالب شد، چون نقش‌هایی را بر عهده گرفت که در تمدن‌های دیگر میان چند هنر تقسیم شده بود یا بعضی از این نقش‌ها اساساً وجود پررنگی نداشت. علاقه آیت‌الله خامنه‌ای شهید به شعر تصادفی نبود، بلکه این را می‌توان بخشی از همان «جهان‌معنایی» دانست که سیاست او را شکل می‌داد. وقتی محورهای تمدنی ایران را کنار هم می‌گذاریم، می‌بینیم که علاقه امام شهید به شعر، نه یک ویژگی شخصی، بلکه امتداد طبیعی همان جهان‌بینی است که او در آن زیست و سیاستش را بر اساس آن صورت‌بندی کرد.

همیشه دیگری دارد؛ دیگری عاقل، دیگری دشمن، دیگری رقیب، دیگری سایه، دیگری هم ... این ساخت دیگری در سیاست تبدیل می‌شود به استکبار، غرب سلطه‌گر، جریان تحریف و ... اینها فقط دشمن نیستند، قطب‌های معنایی هستند که هویت ما را تثبیت می‌کنند.

در مرحله بعد، جهان‌بینی شاعرانه توان روایت‌سازی می‌دهد. روایت یعنی آغاز، گره، دشمن، قهرمان، مسیری و پیروزی. شعر، ذهن را روایی می‌کند؛ یعنی فرد یاد می‌گیرد جهان را در قالب داستان ببیند. سیاستمداری که چنین ذهنی دارد، سیاست را به روایت تبدیل می‌کند، نه به گزارش. این همان چیزی است که هویت جمعی را می‌سازد و مردم درون روایت قرار می‌گیرند نه فقط درون اطلاعات.

جهان‌بینی شاعرانه توان ساختن افق را می‌دهد. شعر غالباً آینده دارد؛ آینده رنگارنگی، آینده وصال، آینده روشنایی. این افق‌سازی یکی از مهم‌ترین عناصر هویت هم هست، چراکه هویت بدون آینده، فقط خاطره است. سیاستمداری که در جهان شعر زیسته باشد به طور طبیعی افق می‌سازد؛ آینده مقاومت، آینده استقلال، پیشرفت و تمدن. علاوه بر اینها جهان‌بینی شاعرانه توان فشرده‌سازی معنا را می‌دهد. شعر معنا را در واحدهای کوچک فشرده می‌کند؛ یک بیت، یک استعاره، یک تصویر یا یک ترکیب کوتاه. هویت هم باید در قالب‌های کوتاه و قابل حفظ بیان شود؛ ما می‌توانیم، عزت، استقلال، بصیرت، مقاومت، اینها واحدهای فشرده معنا هستند؛ دقیقاً همان چیزی که شعر به ذهن می‌آموزد.

جهان‌بینی شاعرانه توان ساختن قهرمان جمعی را می‌دهد، چراکه شعر همیشه قهرمان دارد؛ رستم، سیاوش، امام حسین، عاشق مجاهد، انسان بیدار و سیاستمداری که در جهان شعر زیسته باشد، می‌تواند قهرمان جمعی بسازد. جوان ایرانی، ملت ایران، امت اسلامی، جبهه مقاومت و ... که اینها قهرمان‌های هویتی‌اند، نه سیاسی. به طور کل فرو رفتن در جهان شعر، ذهن را به دستگامی تبدیل می‌کند که می‌تواند معنا بسازد، مرز بسازد، روایت بسازد، افق بسازد، قهرمان بسازد و دیگری بسازد و به همین دلیل جهان‌بینی شاعرانه به طور طبیعی توان هویت‌سازی را زبان را می‌دهد.

■ ساختار تمدنی شعر

در ایران زبان فارسی به دلیل ویژگی‌هایش مثل ایجاز، موسیقی و استعاره، قابلیت انتقال عمودی پیام‌ها را دارد. امام خامنه‌ای شهید این قابلیت را به صورت سیستماتیک به کار می‌گرفت. نخبگان سیاسی از سخنرانی‌های ایشان «چارچوب تبلیغی» می‌گرفتند، مدیران میانی «قشه عمل» می‌گرفتند و مردم «روایت» می‌گرفتند. اساساً آنچه باعث می‌شد امام شهید به واسطه تسلط بر ابزار کلمات بتواند حکمرانی کند، این بود که زبان او «قابلیت انتقال عمودی» داشت؛ از نخبگان سیاسی تا مردم عادی. زبان امام خامنه‌ای این ۳ کارکرد را که مورد اشاره قرار گرفتند به طور همزمان داشت. یعنی یک بیان واحد از ایشان، به شکل همزمان برای نخبگان چارچوب تحلیلی می‌داد، برای مدیران نقشه عمل و برای مردم روایت و معنا. این قابلیت انتقال عمودی، زبان را تبدیل به زیرساخت هویت جمعی می‌کند.

این ۳ سطح با یک زبان واحد تغذیه می‌شدند و این همان چیزی است که در تمدن ایرانی همیشه اتفاق افتاده؛ زبان واحد، مخاطبان چندگانه. به همین دلیل است که می‌توان گفت او بر «قلمرو کلمات» مسلط بود؛ نه صرفاً به معنای ادبی، بلکه به معنای تمدنی. او می‌دانست چگونه معنا را از سطح بالا به سطح پایین منتقل کند بدون اینکه پیچیدگی آن از بین برود.

امام شهید سیاست را با استعاره صورت‌بندی می‌کرد، روایت سیاسی را در حافظه جمعی تثبیت می‌کرد و از زبان غیرمستقیم برای بیان لایه‌های عمیق‌تر استفاده می‌کرد. این همان «جهان ایرانی» است؛ جایی که شعر فقط هنر نیست، زبان فهم جهان است و کسی که در این جهان زیست می‌کند، حتی اگر ناخودآگاه باشد، به طور طبیعی به شعر نزدیک می‌شود.

به همین دلیل است که علاقه رهبر شهید به شعر را می‌توان یک لنگرگاه تمدنی دانست، نه یک ویژگی شخصی. شهید خامنه‌ای با کلمات حکومت می‌کرد، چون در جهان ایرانی، زبان ابزار اصلی قدرت است و علاقه او به شعر تصادفی نبود، چون شعر در این تمدن، همزمان معجزاتی از سیاست، حافظه

جمعی و دستگام معنایی است. به همین دلیل، پیوند میان «شعر» و «سیاست» در شخصیت او نه یک تشابه، بلکه یک ساختار تمدنی است.

■ دیروز، امروز، فردا

شاید بین نتایج عینی و عملکردی بعضی گزاره‌هایی که درباره نوع جهان‌بینی امام شهید بیان شد، با بسیاری از رهبران سیاسی و انقلابی دیگر دنیا وجوه تشابه متعددی به چشم بیاید. مثلاً آنها هم از ما و دیگری حرف می‌زنند، قهرمان‌سازی می‌کنند، با استکبار سبزه دارند و مواردی دیگر؛ در حالی که نه تنها خیلی‌هاشان با ما اشتراکات تمدنی ندارند، بلکه ممکن است حتی مسلمان نباشند. با این وصف می‌شود پرسید وقتی نتیجه نهایتاً یکی است، چه تفاوتی می‌کند که هر کس از چه مسیری به آن رسیده است؟ پاسخ این است: موضوع اشتراکات را می‌توان در بستری دیگر مورد بحث قرار داد اما برای فهم دقیق‌تر یک پدیده، بهتر است روی وجوه تمایز آن هم متمرکز شد. شناخت گفتمان امام شهید از این جهت لازم است که یک امر کلیشه‌ای تحت عنوان «هری انقلابی» را از مساله «ولایت فقیه» تمییز می‌دهد. برای همین است که رفتن سراغ شخصیت شاعرانه مردی چون او، فراتر از خاطره‌بازی با ابیاتی که می‌خواند یا دوست داشت، به نوع نگاه هویت‌ساز این مرد رهنمون می‌شود و این نکته که زبان خامنه‌ای شهید «هویت‌ساز» بود نه صرفاً «سیاست‌ساز»، یکی از دقیق‌ترین نقطه‌ها برای ورود به فهم گفتمان او است.

برای اینکه این گزاره روشن و قابل دفاع شود، باید یک تمایز کلیدی را برجسته کنیم؛ سیاست‌سازی یعنی توضیح دادن سیاست، اما هویت‌سازی یعنی ساختن جهانی معنایی که سیاست در آن معنا پیدا می‌کند. خامنه‌ای شهید دقیقاً کار دوم را می‌کرد. زبان امام خامنه‌ای هویت‌ساز بود چون «معنا»، «جهان»، «مرز»، «ما»، «دیگری» و «آینده» را می‌ساخت، نه اینکه فقط سیاست را توضیح دهد. زبان او «ما» را می‌ساخت، نه فقط «موضوع». را در گفتمان رهبر شهید هر تحلیل سیاسی با یک کار بنیادین شروع می‌شد: تعریف «ما». این «ما» یک گروه سیاسی نبود؛ یک سوزه تمدنی بود؛ «ملت ایران»، «جبهه مقاومت»، «امت اسلامی»، «جوان ایرانی»، «نخبگان مومن».

اینها فقط دسته‌بندی نبودند؛ هویت‌های معنایی بودند. وقتی می‌گفت «ملت ایران»، منظورش یک جمعیت آماری نبود؛ یک فاعل تاریخی بود. این ساخت «ما» همان چیزی است که گفتمان را از سیاست‌سازی به هویت‌سازی منتقل می‌کند. زبان شهید خامنه‌ای «دیگری» را صورت‌بندی می‌کرد، نه فقط «رقیب». را در سیاست معمولی، «دیگری» یعنی رقیب یا دشمن؛ اما در گفتمان امام شهید، «دیگری» یک نظام معنایی بود؛ «استکبار»، «نظام سلطه»، «جریان تحریف»، «غرب استعمارگر» و ... اینها فقط دشمن نبودند؛ قطب‌های معنایی بودند که هویت «ما» را تثبیت می‌کردند. به همین دلیل زبان او «مرز» می‌ساخت، نه فقط «موضوع». به علاوه زبان‌شان «زمان» می‌ساخت؛ گذشته، اکنون، آینده. این یکی از ویژگی‌های تمدنی گفتمان او است. رهبر شهید گذشته را نه به عنوان تاریخ، بلکه به عنوان سرمایه هویتی بازخوانی می‌کرد؛ فردوسی، عاشورا، نهضت‌های ضد استعمار، انقلاب اسلامی، اکنون را به عنوان صحنه نبرد معنایی صورت‌بندی می‌کرد؛ جنگ روایت‌ها، جنگ اراده‌ها، جنگ امید و آینده پیشرفت ایرانی، استقلال پایدار. این سه گانه زمانی، هویت می‌سازد نه سیاست.

زبان امام شهید «نظم معنایی» می‌ساخت، نه فقط «تحلیل سیاسی». در گفتمان امام خامنه‌ای، مفاهیم سیاسی همیشه در قالب نظم معنایی ارائه می‌شدند؛ «عزت»، «استقلال»، «بصیرت»، «ایستادگی» و «امید». اینها مفاهیم سیاسی نیستند؛ ارزش‌های هویتی‌اند. وقتی سیاست در قالب ارزش بیان شود، تبدیل به هویت جمعی می‌شود. زبان رهبر شهید «روایت» می‌ساخت نه فقط «اطلاع». روایت یعنی آغاز، گره، دشمن، قهرمان، مسیر و نهایتاً پیروزی. این ساختار روایی باعث می‌شود مردم نه تنها «فهمند»، بلکه درون روایت قرار بگیرند. این همان لحظه‌ای است که زبان تبدیل به هویت می‌شود. اما چرا این زبان هویت‌ساز است؟ چون ۳ کار را همزمان انجام می‌دهد: تعریف سبزه جمعی (ما)، تعریف دیگری (استکبار) و تعریف مسیر (مقاومت و پیشرفت و سمرنزل تمدن). این سه گانه، هویت می‌سازند نه سیاست.